

جوادی خراسانی

جوادی را در بین عامہ شہرئی بسزا و اشتہاری بی منتہاست چنانچہ بادی و حاضر مقیم و مسافر تمجید وے کنند و توصیف او نمایند زیرا کہ کتابی در مرثیہ پرداختہ و شور و غاغہ در جامعہ عامہ بدینوسیلہ انداختہ زن و مرد قری و بلاد از مزائی او منبسط دارند نا بدان حد کہہ در کوچکتر قریہ ویشہ در اطراق خراسان کتاب وے در دسترس صفار و کبار است و بواسطہ غلبہ جنبہ رثاء متذوقین و فضلاء را بہ مقام وے توجہ و تمایلی نیست زیرا جنبہ عامہ پسند تا آندرجہ نسبت بوے ترقی و تکثر یافتہ کہہ جنبہ ذوق العرفان او را پرشانیدہ و از بین بردہ است و ہمین سبب شدہ کہہ خواص از وے منصرف و برکنارند لکن بمفاد قول « غلام قتیل ظرفۃ بن العبدالکرے » کہہ گفتہ

ستبدی لک الایام ما کنت جاهلاً و یأتیک بالاخیار من لم تزود
مانند تمام مجهولات این مسئلہ نیز از پس بردہ خفا بدر آمد و ناموس
کلمی و نظام طبیعی عالم وجود کہہ تقدیر الہیش خوانند جنبہ ذوق و طراوت
فکر جوادی را در پیشگاہ اسانید ادب و افاضل رجال آشکار نمود! المرحوم
اسناد عظیم ادیب نیشابوری میفرمود یا اللہ کہہ جوادی جنبہ مرثیہ سرائیش
شہرہ شد و مقام ادبی او را پوشانید و نیز میفرمود کہہ جوادی مردی قناد بود
و غالباً مرثیہ میگفت لکن مقام و درجہ ذوق او را از چہار شعر کہہ از وے
یادگار مانده میتوان دانست « آنگاہ فرمود « روزی دلبری رعاز و شوخی زیبا
برای خرید قند نزد جوادی آمدہ و دو قران از او قند نسیہ میکند جوادی
پس از دوسہ روز در مطالبہ وجہ خود این دوشعر را بوی میفرستد

قیمت قند من ای ترك شكر خوار بده چاره حق دادن آن نیست بناچار بده
 من نگویم که تو آن وجه بده بار دهی دوهزار از تو طلب دارم یگبار بده
 قطع نظر از لطافت سبک لطافت مضمون نیز بر اهل نظر مخفی نیست !
 در زمان جوادی شخصی مشهور به « بزاز » مدعی کیمیا بوده و شهره
 که مس طلا میکند جوادی در باره وی دو شعر ذیل را گفته

هر کس که در جهان طلب کیمیا کند خود را اسیر میخنت و دردو بلا کند
 « جوادی » شنیده است که « بزاز » کیمیاست اگر کیمیاست این مس ما را طلا کند
 از این دو شعر درجه ذوق و قوت طبع و عدم اعتقاد باو هام و خرافات
 وی در آن عصر تاریک و محیط تیره هویدا و آشکارا میگردد و چنان مینماید
 که گفته های ادبی او بشمار یا لا اقل معدودی بوده لکن عدم اعتناء محیط
 بعالم ادب آنها را از بین برده و شاید قدماء ادبای خراسان از گفته های او
 چیزی علاوه بر آنچه ما از افادات استاد فقید نگه داشتیم بدانند و بر اثر درد مقام
 انتشار بر آیند ! من بنده را از اسم و تاریخ و ولادت و وفات او اطلاعی نه قبر او
 در صحن نو در حجره زیرین وصل « بدر پائین پا » و از طرف دیگر بکفش
 کن دوسه حجره فاصله دارد درس خوابگاه او این شعر بسنک محکوک است
 گر شکافی بعد مردن قبر جوادی را بینی سر بز انوی مصیبت تا صاف محشر نشسته

همدان - اشراق خاوری

